

با خاطرات عسکری مقدسیان، رزمنده و برادر ۲ شهید ساکن محله کوی امیرالمؤمنین (ع)

مردی که برای خانواده ماند

داستان جلد



حسین برادران فراخانم ها و بچه های خانواده با چشمان گریان و التماس کنان به دنبال این بودند که غلام رضا را از رفتن به جبهه منصرف کنند. اما او انتخابش را کرده بود. راهی جبهه شد و بعد از چند ماه، خبر شهادتش را برای خانواده آوردند. حالا نوبت محسن، برادر دیگر بود. او جای برادر شهیدش را پر کرد و با وجود همه آرزوهایی که داشت، سرنوشت او نیز شهادت شد. فرزندان خانواده مقدسیان که در نوجوانی از آغوش گرم و حمایت های پدر محروم شده بودند، با وجود همه سختی های مالی و معنوی که با آن روبه رو بودند، با تربیت اخلاقی مادر با روحیه ای حق طلبانه و حقیقت طلب رشد کرده بودند. سه پسر این خانواده تحت تأثیر همین تربیت درست، هم زمان با انقلاب مردمی ملت در صف اول انقلابیون محله قرار گرفتند و در دوران دفاع مقدس نیز با وجود داشتن زن و فرزند در جبهه حاضر شدند. دو برادر این خانواده، غلام رضا مقدسیان و محسن مقدسیان به شهادت رسیدند. عسکری مقدسیان، کوچک ترین برادر خانواده نیز راه برادران شهیدش را تا آخرین روزهای جنگ تحمیلی ادامه داد. پای صحبت هایش می نشینیم و آواز خاطرات سال های دور می گوید.

عمل به وظیفه

مالی خوب و مناسب، هوای جبهه به سرش می زند و راهی جبهه های جنگ می شود. او می گوید: محسن چهار فرزند کوچک داشت. سرپرستی بچه های دیگر برادر شهیدمان، غلام رضا، نیز بر عهده ما بود. من هم عازم جبهه بودم. قبلا هم چند باری به جبهه رفته بودم. بر همین اساس به او گفتم «شما برادر بزرگ تر ما هستید. بهتر است یک مرد در خانه باشد که این همه زن و بچه را تر و خشک و نگهداری کند. شما بمان؛ من می روم و آمدن شما ضرورتی ندارد.» با شنیدن این حرف، محسن اخم کرد و گفت «شما وظیفه خود را انجام می دهی؛ من هم باید وظیفه خود را در برابر کشورم انجام بدهم. اگر شهید شدم، تو هوای کارگاه را داشته باش.» محسن مقدسیان پنج بار راهی جبهه های جنگ شد و سرانجام سال ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی حاج عمران به شهادت رسید.

عسکری مقدسیان متولد ۱۳۲۹، برادر کوچک که فاصله سنی کمی با دومین شهید خانواده، محسن مقدسیان دارد، با او همکار بود و در یک کارگاه کفashi با هم کار می کردند. او می گوید: شهید محسن بیشتر در بخش تولید و ساخت کفش فعال بود و من که اهل حساب و کتاب بودم، مأمور خرید و سایل و مواد اولیه مثل چرم، زیبره و نخ بودم. با اینکه این تولیدی و کارگاه را به تازگی راه اندازی کرده بودیم، به دلیل اعتقاد و اهمیتی که برادرم به تولید کفش با کیفیت و محکم می داد، در مدت کوتاهی تولیدات ما بر سر زبان مغازه داران و فروشندگان کفش افتاد. سود کمی می گرفتیم اما اوضاع مالی خوبی داشتیم. یادم است آن سال ها که مثل امروز مسافرت رفتن رسم نبود، برادرم با خانواده به شمال رفت. من هم یک قطعه زمین گرفتم تا خانه بسازم. به گفته برادر شهید، محسن با وجود اوضاع کاری و

برادری با حمایت پدرانه

حادثه فوت پدر در اوایل دهه ۳۰، اولین اتفاق تلخ و کمر شکن برای خانواده مقدسیان بود. عسکری مقدسیان که در زمان فوت پدر هفت سال بیشتر نداشت، درباره خاطره آن روز تلخ می گوید: مرحوم پدر ما هنوز در سنین جوانی بود که فوت کرد. او که به شغل دلاکی حمام عمومی مشغول بود، به دلیل بیماری مزمن و ناشناخته ای که داشت، هفته ای یکی دو روز بیماری اش سخت و راهی بیمارستان می شد. پشت ما گرم به مادر بود. خدا رحمت کند مادرم را. شیرزنی بود. با این وضعیت مریضی و کار پدر، طوری رتق و فتق خانه را انجام می داد که ما هرگز کمبودی احساس نمی کردیم. با فوت ناگهانی پدر، غلام رضا که در آن سال ها نوجوانی پانزده ساله بود، با داشتن آرزوهای جوانی سر کار رفت تا چرخ خانواده بچرخد. مقدسیان با تعریف از همت و غیرت غلام رضا می گوید: چون مرحوم پدرم دلاک حمام عمومی بود، مادرم را برای کار در حمام زنانه می خواستند اما غلام رضا اجازه این کار را نداد و گفت «تازمانی که من زنده هستم، اجازه نمی دهم کار کنید.» شغل برادرم غلام رضا شیشه بری بود و با خانواده شهیدان شیشه چی دوستی و رفاقت داشت.

توشه ای برای آخرت

غلام رضا مقدسیان در چهل و دو سالگی با داشتن همسر و پنج فرزند به جبهه های جنگ رفت و سال ۱۳۶۰ در بلندی های ۱... اکبر به شهادت رسید. برادر شهید می گوید: غلام رضا به این دلیل که سرپرستی خانواده را بر عهده داشت، از سربازی معاف شده بود؛ با وجود این اصرار داشت که به جبهه برود و دینش را به مملکت ادا کند. غلام رضا در دوره مبارزات انقلاب هم خیلی فعال بود. هر جامی رفت، به همه می گفت «حتی اگر شده کارتان را تعطیل کنید، در تظاهرات شرکت کنید؛ چون این حکم و دستور نایب امام زمان (عج) است.» منظورش امام خمینی (ره) بود. روزی که راهی جبهه شد، فرزند شیر خواری داشت. همسرش راضی به رفتن نبود. اما غلام رضا حرفی زد که دیگر مانعش نشدیم. او گفت «تا حالا برای دنیا کار کرده ام؛ از حالا می خواهم برای آخرت توشه ای داشته باشم.» این آخرین کلامی بود که از برادرم شنیدم. او رفت و بعد از چند ماه، خبر شهادتش را بر ایمان آوردند. او ادامه می دهد: مهم ترین خصوصیت اخلاقی برادرم، بخشنده و کمک به خانواده فقرا و نیازمندان بود. او که طعم تلخ نداری و یتیمی را با جسم و روحش چشیده بود، از خانواده فقرا و نیازمندان حمایت می کرد. خودش مستقیم این کمک ها را به دست افراد نیازمند نمی داد و گاهی من را مأمور به انجام این کار می کرد تا ناشناخته باقی بماند.



شهید غلام رضا مقدسیان

تاریخ تولد: ۱۳۱۸

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰

محل شهادت: ارتفاعات ۱... اکبر



شهید محسن مقدسیان

تاریخ تولد: ۱۳۲۵

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵

محل شهادت: منطقه حاج عمران